

۱۹۲۰-۱۹۲۱

سال های تاریک لنین و تروتسکی

ارنست مندل

مترجم: شایان

در پایان جنگ داخلی، اقتصاد شوروی در آستانه فروپاشی کامل قرار داشت. سطح تولیدات صنعتی در مقایسه با سال ۱۹۱۴ به میزان ۱۸ درصد و نسبت به سال ۱۹۱۷ تا سطح ۲۴ درصد کاهش یافته بود^(۱). تعداد پرولتاریای صنعتی که در سال ۱۹۱۰ بر ۳ میلیون نفر بالغ می شد در سال ۱۹۲۱ به ۲۰۰/۰۰۰ هزار نفر می رسد^(۲). این واقعیت دارد که تعداد مزدبران، خصوصاً در بخش ادارات دولتی سریعاً رشد می کند و تعداد اعضای اتحادیه های کارگری که در سال ۱۹۱۷ مشتمل بر ۷۰۰،۰۰۰ نفر بود، در اواسط سال ۱۹۲۰ تا ۵ میلیون نفر افزایش می یابد^(۳). معهذاً، جمعیت شهری تا میزان ۳۰ درصد کاهش می یابد. گرسنگی، بیماری و امراض واگیردار بیداد می کنند، فقر و در نتیجه دلسردی شدید ناشی از آن بیش از همه بر کارگران فشار وارد می آورد^(۴).

در چنین اوضاع و احوالی است که رهبری حزب بلشویک تصمیم می گیرد که اقتصاد جنگی را رها کند و مشی جدیدی موسوم به سیاست اقتصادی نوین (نپ) را اتخاذ کند که در آن تا حدودی مناسبات بازار مجاز شمرده می شوند. با اجرای این سیاست جدید رشد کاملاً چشم گیری در تولیدات صنعتی، خصوصاً بخش کشاورزی مشاهده می شود که بالطبع بر تعداد کارگران هم افزوده می شود^(۵). این عقب نشینی در جبهه اقتصادی، ولیکن، با یک گردش سیاسی ای همراه بود که درابتداء ممنوعیت احزاب و گروه های سیاسی درخارج از حزب کمونیست پیامدش بود و کمی بعد با ممنوعیت جناح در درون حزب کمونیست کامل شد.

در این اقدامات جدید یک تناقض و پارادوکس وجود داشت. در حالی که پیش تر از این حکومت سعی کرده بود که حداکثر دموکراسی سیاسی منطبق با شرایط جنگی را فراهم آورد، اما، به مجرد پایان گرفتن جنگ داخلی روش کاملاً متفاوتی را در پیش می گیرد^(۶). به نظر ما در این که این اقدام یک اشتباه تراژیک و اسفناکی از سوی لنین

و تروتسکی و کل کمیته مرکزی حزب بود، جای کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. تروتسکی در سال‌های آخر حیاتش می‌نویسد:

ممنوعیت احزاب اپوزیسیون، ممنوعیت جناح‌ها در درون حزب را به دنبال داشت. ممنوعیت جناح‌ها منجر به این شد که هرگونه تفکری برخلاف رهبران ممنوع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته و پرداخته پلیس بود به مصونیت بوروکراتیکی‌ای انجامید که انواع بی‌بند و باری‌ها و مفاسد از آن سرچشمه گرفته است.^(۷)

ویکتور سرژ در کتابش به نام *نخستین سال انقلاب اکتبر*، همین مطلب را بیان می‌کند:

با نبود احزاب، که از طریق بیان عقاید متفاوتشان منافع طبقات و اقشار مختلف اجتماع را نمایندگی می‌کنند، از شوراهای محلی و شوراهای ملی گرفته تا شورای کمیساریای خلق که تنها کمونیست‌ها آن‌ها را اداره می‌کنند، همگی در یک خلاء عمل می‌کنند. چرا که این حزب است که در مورد تمام مسائل تصمیم می‌گیرد و تنها وظیفه سایر نهادها صحنه‌گذاردن بر تصمیمات حزب است.^(۸)

در توجیه چنین چرخشی دو فرضیه می‌توانست وجود داشته باشد. اولی کاملاً نادرست و دیگری تا حدودی نادرست (یعنی، با توجه به اوضاع و احوال آن زمان در کوتاه‌مدت می‌توانست درست باشد، اما، در درازمدت کاملاً نادرست). داوری کاملاً نادرست می‌توانست ناشی از این باور باشد که علیرغم پیروزی در جنگ داخلی، اما، بواسطه پیامدهای در مرحله نخست اقتصاد قحطی و سپس زپ به واقع خطر ضدانقلاب نسبت به گذشته می‌توانست فزونی بگیرد. این موضع مسلماً چیزی بیش از *اکنونیمیزم* را با خود حمل می‌کرد. این موضع محتمل بسیار عجیب می‌نمود، چرا که کل سنن لنین و حزب بلشویک تا آن زمان همواره خلاف چنین بینشی را نشان می‌دادند. با توجه به شرایط کولاک‌ها در آن سال‌ها که در سرتاسر روسیه پراکنده بودند، به لحاظ سیاسی بسیار ناهمگون و فاقد کوچک‌ترین تشکیلات سیاسی بودند، حتی از نوع ابتدایی‌اش، به سختی می‌توان باور داشت که آن‌ها از ارتش‌های کلچاک، ورانگل، دنکین و پیلورسکی که امپریالیزم فرانسه را هم در پشت سر خود داشتند، خطرناک‌تر می‌توانستند باشند.

در دید اول به نظر می‌رسد که استدلال دوم پایش بر زمین محکم‌تری قرار داشت: پایان جنگ که صلح و آرامش را به جامعه بازگردانده بود شوق و میل به یک زندگی آرام‌تر را به توده‌ها نوید می‌داد، منجمله به کارگران بلشویک. از سوی دیگر به واسطه

جنگ داخلی طبقه کارگر نه فقط به طرز وحشتناکی از تعدادش کاسته شده بود، بلکه دیکلاسه هم شده بود. تولید شدیداً افت کرده بود، و بهترین عناصر طبقه کارگر جذب ارتش و دستگاه دولتی شده بودند. توده‌ها علاقه خود را به مسائل سیاسی از دست داده، و تمایل و آمادگی‌شان برای مقاومت در برابر خطر احتمالی ضدانقلاب آتی روزبه روز کمتر می‌شد. در چنین شرایطی برای دفاع از انقلاب می‌بایست هر چه بیشتر به کادرهای حزبی که از آگاهی طبقاتی برخوردار بودند اتکاء کرد، که این امر به نوبه خود اتکاء و وابستگی هر چه بیشتر به دستگاه‌های ویژه را طلب می‌کرد^(۹).



بی‌شک چنین توصیفی از شرایط روسیه شوروی در آستانه نپ در مجموع دقیق است. این تحلیل، اما، به این پرسش کلیدی که روند رویدادها کجا به خطا رفتند و یا می‌توانستند به خطا روند را مطرح نمی‌کند. یعنی، این پرسش که پیامد اقداماتی که شوراها و دموکراسی درون حزبی را تحدید می‌کردند چه می‌توانست باشد؟ در واقعیت امر، با پیاده کردن برنامه نپ به سرعت جلوی فروپاشی جامعه گرفته شد. تعداد مزدبگیران نه تنها به میزان سال ۱۹۱۶ رسید، بلکه از آن هم پیشی گرفت، و

دستمزدهای واقعی افزایش یافتند. زندگی فرهنگی شکوفا شد. مهارت‌ها هم از نظر کمی و هم به لحاظ کیفی رشد یافتند. بدین ترتیب، شرایط مادی برای آن که طبقه کارگر هر چه بیشتر در اعمال مستقیم قدرت درگیر شود فراهم آمده بود. ادعای دکلاسه بودن طبقه کارگر در سال ۱۹۲۴ دیگر ادعای بی‌ربطی بود، چه رسد در سال ۱۹۲۷. در این سال‌ها دیگر گرایش عدم علاقه به فعالیت‌های سیاسی و دلسردی سال‌های اولیه دهه ۱۹۲۰ کاملاً وارونه شده بود.

به هر حال با توجه به جو محدودیت و نیز سلطه دستگاه‌های دولتی، از سرگرفته شدن فعالیت‌های سیاسی توده‌ها امر ناممکنی بود. گسترش رادیکال و اساسی دموکراسی شورایی و حزبی پیش‌شرط اصلی تحقق این همه بود. بدین ترتیب پیامدهای منفی سیاست‌های نادرست رهبری حزب بلشویک در طی سال‌های ۲۱-۱۹۲۰، که مانع از خودگردانی و خودمدیریت کارگران شد، در تثبیت روند بوروکراتیزه شدن نقش داشته و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن‌ها را انکار کرد.

متأسفانه در همین ایام بود که لنین از تحلیل‌هایش که زاینده شرایط آن سال‌ها و به اقتضای زمان بود، یک تئوری عام می‌سازد. وی می‌نویسد:

«دیکتاتوری پرولتاریا، اما، از مجرای تشکیلاتی که کل طبقه را در برگیرد قابل پیاده کردن نیست، چرا که در تمام کشورهای سرمایه‌داری (و نه فقط در کشور ما، یعنی، یکی از عقب‌افتاده‌ترین آن‌ها) پرولتاریا هنوز بسیار تکه‌تکه، بسیار خوار و بسیار فاسد است.

... آن تشکیلاتی که کل پرولتاریا را دربرگیرد نمی‌تواند بطور مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. این دیکتاتوری را فقط توسط پیشگام طبقه، که انرژی انقلابی طبقه را در خود جذب کرده باشد، می‌توان پیاده کرد»^(۱۰).

مفاهیم کم و بیش مشابهی هم می‌توان در آثار تروتسکی در این سال‌ها یافت، خصوصاً در کتاب «مونیزم و تروریزم» که بدترین نوشته‌اش محسوب می‌شود. برای نمونه تروتسکی در دومین کنگره کمینترن می‌گوید:

«ما امروز پیشنهادی از سوی حکومت لهستان در باره انعقاد قرارداد صلح دریافت کرده‌ایم. چه کسی باید در باره این مسئله تصمیم بگیرد؟ ما شورای کمیساریای خلق را داریم. اما، این نهاد خود در برابر چه کسی باید پاسخگو باشد، چه کسی بر آن نظارت داشته باشد؟ آیا طبقه کارگر به مثابه یک توده بی‌شکل و بی‌نظم باید آن را کنترل کند؟ خیر، به منظور بحث حول پیشنهاد مزبور و این که آیا باید بدان پاسخ داد یا خیر؟ ما کمیته مرکزی حزب را فرا

خواهیم خواند. اگر مجبور به ادامه جنگ شویم لزوماً باید لشکرهای جدیدی تشکیل دهیم. در جستجوی یافتن بهترین افراد سراغ کی می‌رویم؟ واضح است که به حزب روی می‌آوریم. به کمیته مرکزی آن. و کمیته مرکزی هم برای اعزام کمونیست‌ها به جبهه برای کلیه کمیته‌های محلی دستورالعمل صادر خواهد کرد. در سایر موارد چون مسأله ارضی، مسأله خواربار، و بطور کلی در همه موارد دیگر مجبوریم همین روش را در پیش بگیریم^(۱۱).

حتی از این بدتر:

"پوزسیون کارگری شعار خطرناک‌تری را مطرح می‌کند. آنان از اصول دموکراسی بت ساخته‌اند. آنان حق کارگران در انتخاب نمایندگان را بالاتر از حزب قرار می‌دهند. تو گویی حزب محق نیست که دیکتاتوریش را اعمال کند. شاید موردی پیش آید که دیکتاتوری حزب موقتاً با دموکراسی کارگری در تناقض قرار گیرد... لازم است این روحیه را که حزب به لحاظ تاریخی حق آب و گل دارد را در بین خود بیروانیم. (۱۲) حزب بی‌اعتناء به تزلزلات موقتی طبقه کارگر مکلف است دیکتاتوری‌اش را حفظ کند. این هوشیاری و گوش به زنگ بودن از نظر ما یک عنصر وحدت‌زای اجتناب‌ناپذیر و مسلمی است. شالوده دیکتاتوری همواره و در هر زمانی بر اصول فرمال دموکراسی کارگری نیست، معهذاً، دموکراسی کارگری البته تنها روشی است که از مجرای آن توده‌ها هرچه بیشتر به حیات سیاسی کشانیده می‌شوند"^(۱۳).

انسان از این که تروتسکی واژه "تزلزلات موقتی" را به کار می‌گیرد، در حالی که لنین از انحرافات و فساد درازمدت طبقه کارگر سخن می‌گوید سخت دچار شگفتی می‌شود. بینش جانشین‌گرایی نزد تروتسکی در این ایام تا حدودی شبیه لنین است: قدرت باید توسط الیگارش‌ی غیر رسمی رهبران حزبی اعمال شود.

چنین توجیهات تئوریک از یک شرایط موقتی و ویژه به تعمیم تئوریک کاملاً نادرستی می‌انجامد. اما، این همه از آن چه در دید اول به نظر می‌رسد مبهم‌تر است، چرا که لنین مشخص نمی‌کند که منظورش از "پیشگامی" که انرژی انقلابی طبقه را جذب کرده است^{۱۴} چه کسانی است. مسلم است که منظورش به هیچ‌وجه هسته مرکزی حزب، یعنی، کمیته مرکزی لنینی^{۱۵} نمی‌تواند باشد. این که لنین، این مارکسیست بسیار فرهیخته، چند ده و یا حتی چندصد نفری را "پیشگام طبقه" قلمداد کند، بسیار مضحک می‌نماید. شاید منظورش اعضای حزب بود. و یا اعضای کارگر حزب که تعدادشان به چندصد هزار نفری می‌رسید. اما، اگر منظورش آن بود که این کارگران حزب هستند که باید "دیکتاتوری پرولتاریا" را اعمال کنند، در آن صورت

دموکراسی در شوراهای و در درون حزب امر ضرور و بی‌چون و چرایی می‌بود. آیا او قشری بین "هسته مرکزی" و توده حزبی را در مد نظر داشت؟ شاهدهی برای این ادعا در دست نیست، برای یک چنین بینشی هم پایه عینی بسیار کمی می‌توانست وجود داشته باشد. آیا او مقوله "پیشگام" را فراتر از حزب می‌دید، بطوری که برخی از اقشار میانه را هم در بر می‌گرفت - مثلاً، نمایندگان اتحادیه‌های کارگری منتخب خود کارگران؟ مقوله فوق در این باره صراحت چندانی ندارد، چرا که به کرات به "چرخنده‌ها" و "تسمه نقاله" اشاره می‌کند.

در این نکته جای کوچک‌ترین ابهامی نیست که لنین هیچ‌گاه مقوله "پیشگام طبقه" را برای اشاره به دستگاه حزبی بکار نمی‌برد، چه رسد به دستگاه حزب - دولت که نه‌تنها انتخابی نبود، بلکه کاملاً هم انتصابی بود. او از اوایل ۱۹۲۲ تا زمان مرگش در سال ۱۹۲۴ نگرانی‌ها و وحشت بسیاری در رابطه با رشد بوروکراسی از خود نشان می‌داد و عزم خود را جزم کرده بود که به جنگ آن رود (۱۴). در ۲۸ مارس ۱۹۲۲ در سخنرانی‌ای که در برابر یازدهمین کنگره حزب کمونیست ایراد کرد "مصرأ خواستار جدایی و تفکیک کامل دستگاه حزبی از دستگاه‌های دولت شوروی شد" (۱۵). هشت ماه بعد در گزارشش به چهارمین کنگره کمینترن می‌گوید:

"ما دستگاه دولتی کهن را تحویل گرفتیم، این بدبختی ما بود. این دستگاه اغلب علیه ما عمل می‌کرد. پس از تسخیر قدرت در سال ۱۹۱۷ کارمندان دولت در کار ما اختلال می‌کردند. این امر ما را بسیار به هراس انداخت و ملتسمانه به آن‌ها گفتیم. "لطفاً برگردید، آن‌ها همگی بازگشتند، آن هم بدبختی ما بود. امروزه ما صاحب یک ارتش عظیمی از کارمندان دولتی هستیم، اما، ما فاقد آن نیروی به اندازه کافی با فرهنگ و فرهیخته‌ای هستیم که بتواند بر آن‌ها نظارت واقعی داشته باشد. در اغلب موارد عملاً چنین است. در این جا، این بالاها، جایی که قدرت سیاسی را اعمال می‌کنیم، کم و بیش دستگاه به طریقی کار می‌کند و امور پیش می‌رود، اما، در آن پایین، کارمندان دولت دلخوباهانه و سرخود عمل می‌کنند. هیچ‌گونه نظارتی بر آن‌ها نیست، اعمالشان اغلب نه‌تنها در خلاف جهت اقدامات ما هستند، بلکه حتی با هدف خنثی کردن اقدامات ما هستند است. فکر می‌کنیم که در این بالاها در مجموع چیزی نه بیش از چند هزار، و در خارج از خودمان حدود چندده‌هزار از خودمان هستند، اما، در آن پایین به هر حال صدها هزار کارمند دولتی وجود دارد که از ایام تزاری و جامعه بورژوازی به ما به ارث رسیده‌اند که هم آگاهانه و هم ناخواسته علیه ما عمل می‌کنند" (۱۶).

لنین در آخرین مقاله‌اش تحت عنوان "بهبتر است کمتر باشد، ولی بهتر باشد" به شکوه می‌گوید:

"دستگاه دولتی ما چنان رقت‌انگیز است، اگر نخواهیم بگوییم نکبت‌آور، که به اولین چیزی که باید فکر کرد همانا مبارزه علیه معایبش است" (۱۷).
باز همین نکته را در گزارشش به کنگره یازدهم می‌بینیم:

"اگر شهر مسکو، با تنها ۴۷۰۰ کمونیست که مصدر مصادر و مناصب هستند را در نظر بگیریم، و نیز اگر ماشین بوروکراتیک عظیم را هم در نظر بگیریم، آنگاه باید از خود پرسیم که چه کسی هدایت می‌کند و چه کسی هدایت می‌شود؟ اگر کسی مدعی شود که این کمونیست‌ها هستند که این توده عظیم را هدایت می‌کنند باید کاملاً در ادعایش شک کرد. واقعیت این است که این کمونیست‌ها نیستند که هدایت می‌کنند، بلکه آن‌ها خود هدایت می‌شوند. این جا چیزی شبیه آن حکایتی که در دوران کودکی در کلاس درس تاریخ برایمان نقل می‌کردند اتفاق افتاده است: بعضی اوقات ملتی ملت دیگر را فتح می‌کند. ملتی که فتح می‌کند را ملت فاتح و آن دیگری را مغلوب می‌نامند. این مسأله‌ای ساده و بسیار روشن است. اما، بر سر فرهنگ این دو ملت چه می‌آید؟ دیگر قضیه به این سادگی نیست. اگر ملت فاتح از فرهنگ عالی‌تری برخوردار باشد فرهنگ خود را تحمیل می‌کند. اما در حالت معکوس آیا باز هم این کشور مغلوب است که تمدن خود را تحمیل می‌کند؟ آیا شبیه چنین موردی در پایتخت اتحاد شوروی رخ نداده است؟ آیا ۴۷۰۰ کمونیست (تقریباً به اندازه یک لشکر نظامی، و همگی از بهترین‌ها) زیر نفوذ یک فرهنگ بیگانه رفته‌اند" (۱۸).

دل نگرانی‌های لنین، اما، در وصیت‌نامه‌اش به اوج خود می‌رسد:

"در واقع امر، ما دستگاه دولتی کهن را از تزار و بورژوازی تحویل گرفتیم... اینک با فرا رسیدن صلح و ازضای نیازهای حداقل در رابطه با قحطی و گرسنگی باید تمام هم خود را وقف بهبود دستگاه اداری کنیم.

فکر می‌کنم چند دوجین کارگر عضو کمیته مرکزی بهتر از هرکس دیگری می‌توانند بر دستگاه اداری ما نظارت کرده و آن را بازسازی کنند. کمیساریای بازرسی دهقانی و کارگری که مسولیت این مهم را بر عهده دارد، ثابت کرده است که از عهده انجام وظایفش بر نمی‌آید... کارگرانی که به عضویت کمیته مرکزی در می‌آیند ترجیحاً باید از کسانی باشند که سابقه خدمت طولانی در بدنه‌های شوراها را ندارند... چرا که این دسته از کارگران

بنقد به آن سنت‌ها و تعصباتی که قرار است علیه‌شان مبارزه کنند خود آلوده‌اند.

اعضای کارگر کمیته مرکزی باید عمدتاً از کارگران اقشار پایینی باشند که حداقل در پنج سال گذشته در بدنه‌های مختلف حکومت شوروی ارتقای مقام نداشته‌اند، کسانی که مقوله استثمارگر مستقیم و یا غیرمستقیم شامل حالشان نمی‌شود^(۱۹).

حتی پیش‌ترها که مواضعش به این شدت نبود و کلمات ملایم‌تری را به کار می‌گیرد در نامه‌ای می‌نویسد: "همه ما در لجنزار بوروکراتیک فاسد دپارتمان‌ها غرق شده‌ایم. لازمه مبارزه علیه این فساد، اقتدار عظیم، عقل سلیم و اراده‌ای پولادین است. همه این دپارتمان‌ها گه‌اند، همه این تصویب‌نامه‌ها و فرامین گه‌اند"^(۲۰).

وقتی لنین در وصیت‌نامه‌اش به "بازرسی دهقانی و کارگری" حمله می‌کند به واقع مسؤول این کمیساریا، یعنی، استالین را مورد هدف قرار می‌دهد^(۲۱). این مؤید تغییر مواضعش نسبت به گذشته است که در مقابل انتقادهای تروتسکی از کمیساریای "بازرسی دهقانی و کارگری" جانب استالین را گرفته بود و به کنگره یازدهم انتخاب استالین به مقام دبیر کلی حزب را توصیه کرده بود^(۲۲). در پی یک سلسله تجارب سخت و ناخوشایند در مبارزه علیه بوروکراسی رو به رشد بود که لنین تمام هم‌اش را در مبارزه علیه استالین متمرکز می‌کند. سرانجام مسأله گرجستان موجب برخورد شدید بین آن دو می‌شود^(۲۳).

لنین در وصیت‌نامه‌اش گذشته را مورد بازنگری قرار می‌دهد. در این منازعات چنان کلمات و عباراتی را بکار می‌گیرد که در طول حیاتش حتی یک‌بار هم مورد استفاده قرار نداده بود. برای نمونه از این که زودتر از این نتوانسته بود علیه بناند بوروکراتیک در گرجستان به رهبری استالین اردژونکیدزه نبرد را آغاز کند، می‌گوید "من در برابر پرولتاریای روسیه و جهان کاملاً احساس گناه می‌کنم." و در جریان این نبرد است که متوحشانه متوجه می‌شود که در پروراندن هیولای دستگاه مرکزی حزب کمونیست حول استالین تا چه اندازه خود سهیم بوده است. او با تلاشی مذبوحانه کوشید تا در جریان کنگره دوازدهم حزب با تهاجمی همه جانبه و یا فراخواندن تروتسکی به یاریش، دست و پای این هیولای وحشتناک را قطع کند^(۲۴).

"لنین مرا به اطاقش در کرم‌لین فراخواند، او از رشد وحشتناک بوروکراتیزم در دستگاه‌های شوروی و ضرورت یافتن یک راه‌حل فوری برای این معضل عظیم سخن گفت. او تشکیل یک کمیسیون ویژه‌ای در کمیته

مرکزی را پیشنهاد داد و از من خواست که نقش فعالی در آن برعهده بگیرم. در پاسخ گفتم: "ولادیمیر ایلیچ، من به نبرد کنونی علیه بوروکراتیزم موجود دستگاه‌های شوروی اعتقاد راسخ داشته و سخت معتقدم که به هیچ‌وجه نباید بر آن چه که می‌گذرد چشم فرو ببندیم. کارگران، متخصصین، اعضای حزبی و غیرحزبی در پایتخت و شهرستان‌ها، حتی در دفاتر ناحیه‌ای و محلی عمدتاً بر اساس وفاداریشان به این و یا آن فرد سرشناس و صاحب قدرت در حزب و گروه حاکم در کمیته مرکزی است که دستچین و انتخاب می‌شوند. هر بار که علیه یک صاحب منصب جزء مبارزه می‌شود، یک رهبر مهم حزبی را در مقابل خود می‌بینیم. با توجه به چنین اوضاع و احوالی من نمی‌توانم این مأموریت مهم را تقبل کنم."

لنین برای لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس گفت (نقل به معنی):

"به بیان دیگر، من به شما پیشنهاد یک مبارزه علیه بوروکراتیزم در دستگاه شوروی را می‌دهم و شما گسترش این نبرد به منظور مبارزه علیه بوروکراتیزم در داخل دفتر سیاسی حزب را پیشنهاد می‌دهید."

در واکنش به این پاسخ غیرمترقبه زیر خنده زدم، چراکه یک چنین جمله‌بندی سرراست از ایده‌ای که در مخیله داشتم را خود اندیشه نکرده بودم. در پاسخ گفتم: "فرض کنیم که چنین باشد."

لنین در ادامه می‌گوید: "بسیار خوب، پس پیشنهاد یک بلوک را می‌دهم. من در پاسخ گفتم: "چه شعفی بالاتر از ایجاد یک بلوک با یک انسان خوب."

توافق کردیم که ابتکار عمل دادن پیشنهاد یک کمیسیون ویژه در کمیته مرکزی، جهت مبارزه علیه بوروکراتیزم بطور اعم و در دفتر سیاسی بطور اخص، بر عهده لنین باشد. او قول داد در باره جزئیات تشکیلاتی این قضیه بیشتر بیاندیشد.^(۲۵)

استالین با کمک (آگاهانه و یا ناآگاهانه) دبیرخانه لنین و با همدستی رهبران حزب به استثنای تروتسکی موفق شد که "بمی" را که لنین برای کنگره دوازدهم آماده کرده بود، خنثی کند. زمانی که در ماه مه ۱۹۲۴ کنگره برگزار شد، ماه‌ها بود که لنین در میدان سرخ مسکو آرمیده بود. کنگره نامه لنین را محصول بیماریش دانست و مدعی شدند که این نامه لنین واقعی نیست (۲۶). کلیه نمایندگان و رهبران تباری کردند که جلو انتشار وصیتنامه لنین را بگیرند. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که لنین در اسارت دستگاه استالین مرد، چرا که دستگاه به او اجازه نداد نه تنها به مثابه

یک رهبر سیاسی، بلکه حتی به عنوان یک عضو ساده حزب نقش سیاسی‌اش را بازی کند.

برای لنین در ماه‌های آخر عمرش هنوز معلوم نبود که چه نهادی بهتر از همه می‌توانست مبارزه علیه بوروکراسی را به پیش ببرد. مسلماً دستگاه حزبی که خود تا مغز و استخوان بوروکراتیزه شده بود، نمی‌توانست این وظیفه را بر عهده داشته باشد. کمیته مرکزی هم نمی‌توانست باشد هرچند که مایل بود که توسعه یابد و چند صدکارگری که هنوز در روند تولید کار می‌کردند و کارگزار تمام وقت دستگاه نشده بودند را به عضویت آن درآورند. اعضای کارگر حزب؟ توده وسیع کارگران؟ او مسأله را از زوایای مختلف مورد بررسی همه جانبه قرار داد اما نتوانست یک پاسخ نهایی برایش بیابد.

بوخارین حاضر نشد که علیه رهبری به اعضای حزب متوسل شود. تروتسکی در طی سال‌های ۲۷-۱۹۲۳ متردد بود. گاه به کل اعضای حزب متوسل می‌شد و گاه نبرد خود را به مبارزه علیه بدنه‌های رهبری محدود می‌کرد. تنها از سال ۱۹۲۷ به بعد بود که با مورد خطاب قرار دادن کل پرولتاریا موضعش روشن‌تر شده و از انسجام بیشتری برخوردار گردید. امروزه دیگر کامل روشن شده که عمق ارتجاع ترمیدوری هیچ راه دیگری برایش باقی نگذاشته بود. تنها مسأله‌ای که باقی می‌ماند این است که آیا او نمی‌بایست همین روش را از همان سال ۱۹۲۳ در پیش می‌گرفت؟

آن دسته از نویسندگانی که سهم اشتباهات سال ۱۹۲۱ لنین در پیروزی جناح استالین را امر مسلم و بی‌چون و چرا می‌دانند، اصولاً تغییری را که در تناسب نیروهای اجتماعی شوروی رخ داد را نادیده می‌گیرند. در سال ۱۹۲۳ نه لنین و نه تروتسکی و نه هیچ یک از جناح‌های حزب نمی‌توانست بدون نابودی پایگاه بوروکراسی در جامعه، همچون امروزه، توده‌ها را به لحاظ سیاسی فعال کند. تنها اگر کل حزب در تمامیتش علیه بوروکراسی بسیج می‌شد، شاید بخت موفقیت وجود می‌داشت. سال‌ها بعد تروتسکی ارزیابی‌اش از مسایل آن ایام را چنین توضیح می‌دهد:

«متنقدان، تبلیغ‌گران، خبرنگاران، مورخان، شرح حال نویسان و جامعه‌شناسان آमतور تاکنون بکرات به اپوزیسیون چپ در مورد اشتباهات و روش‌های مبارزاتی‌شان پند و اندرز داده‌اند. مثلاً گفته شده که از زاویه مبارزه برای کسب قدرت استراتژی اپوزیسیون چپ نادرست و غیر عملی بودا نحوه برخوردشان به مسأله کاملاً نادرست بودا اپوزیسیون چپ، اما، نه می‌توانست قدرت را کسب کند و نه اصولاً به این مسأله امید بسته بود، به یقین اندیشمندترین رهبرانش به هیچ‌وجه چنین نمی‌اندیشیدند. برای اپوزیسیون

چپ، و اصولاً از نظر یک سازمان مارکسیستی و انقلابی، مبارزه برای کسب قدرت تنها در شرایط یک خیزش انقلابی قابل تصور است... اما، کاملاً به وارون، در اوایل سال‌های دهه ۱۹۲۰ و حتی بعدها از خیزش انقلابی در روسیه شوروی کوچک‌ترین نشانی نبود^(۲۷).

ویکتور دانیلف که بررسی بسیار درخشانی از پیکارهای جناح‌های مختلف حزب کمونیست در طی سال‌های ۲۳-۱۹۲۰ ارائه می‌دهد، وقتی می‌نویسد: «نبرد علیه قدرت فردی همواره نبرد برای قدرت است (البته نه صرفاً قدرت فردی)»^(۲۸)، کاملاً در اشتباه است و بحث ما آن را اثبات می‌کند. کسی که به انقلاب پرولتری باور دارد تنها باید برای این مبارزه کند که پرولتاریا قدرت را تسخیر کند و آن هم از طریق بسیج همه‌جانبه و فعال خود طبقه. در غیر این صورت مبارزه برای قدرت یا سرنوشت یک کودتای محکوم به شکست را به خود خواهد گرفت، و یا از آن هم بدتر هم‌چون یک زندانی به اسارت طبقه بیگانه در خواهد آمد، که در مورد شوروی، این بیگانه بوروکراسی بود.

آیا فرمولهای جانشین گرایانه لنین و تروتسکی در سال‌های ۲۱-۱۹۲۰، علی‌رغم مبارزات بعدی‌شان علیه بوروکراسی به انکشاف آن ایدئولوژی‌ای که موجب نابودی حزب بلشویک شد، مدد رسانیدند؟ بی‌تردید تا حدودی آری، اما، به مراتب کم‌تر از آنچه اغلب تصور می‌شود. چرا که رهبران و کادرهای حزبی در انتخاب بین موضعی که در سال‌های ۲۱-۱۹۲۰ بیان شده و نادرست بود از یکسو، و آن موضعی که در سال‌های ۲۳-۱۹۲۲ طرح شد و در راستای مشی کلی سنت بلشویکی تا سال ۱۹۱۱ بود از سوی دیگر، آزاد بودند و حق انتخاب داشتند. بسیاری از بلشویک‌های قدیمی به اپوزیسیون سال ۱۹۲۳ پیوستند. بوخارین تا اوایل سال ۱۹۲۳ متردد بود. بدین ترتیب تراژنامه آن‌ها نشان داد که اکثریت کادرها مشی غلط را انتخاب کردند. آن هم نه به این دلیل که لنین آن‌ها را گمراه کرده بود، بلکه هر یک دلایل خود را داشتند.

امروزه با دسترسی به اسناد جدیدی که برای اولین بار انتشار یافته‌اند مواضع لنین روشن‌تر شده‌اند. به نظر می‌رسد که تا کنگره دهم لنین هنوز در مورد مسأله اساسی دموکراسی کارگری نامطمئن و متزلزل بود. امروزه دیگر این نکته کاملاً اثبات شده که در حالی که لنین مخالف وجود جناح در درون حزب بود، اما، در عین حال با ریزانف تازه‌کار که حتی مخالف وجود گرایش هم بود شدیداً به مخالفت برخاسته بود و نه تنها مدافع حق گرایش بود بلکه حتی خواستار حضور نمایندگان گرایش مخالف در کنگره بر اساس وزنه‌اشان بود. به همین ترتیب او هم‌چنین خواهان حضور نمایندگان جناح‌ها و گرایش‌ها منحل شده در کمیته مرکزی بود. زمانی که شلیاپنیکف، رهبر

اپوزیسیون کارگری منحل شده، ترسش را از اختناق بیان می‌کند، لنین در بی‌پایه بودن واهمه‌اش می‌گوید: "مگر پلاتفرم شما در ۲۵۰۰۰۰ نسخه تکثیر نشد و در سرتاسر حزب توزیع نگردید."

افزون آن‌که، به استناد آندری سوروکین، در همین کنگره حزب لنین مطالبی به شرح زیر ایراد می‌کند که هیچ‌گاه به چاپ نرسید:

"به هر حال، ظهور کولاک‌ها و رشد مناسبات خرده بورژوازی اجباراً موجب پیدایش احزاب سیاسی در خور حالشان هم می‌شود... معضلی که ما با آن رو در رویم این نیست که به این احزاب اجازه رشد دهیم یا خیر، چرا که این‌ها به هر حال بطور اجتناب‌ناپذیری از بطن مناسبات اقتصاد خرده‌بورژوازی بوجود خواهند آمد. تنها راهی که در برابر ما قرار دارد، و آن هم یک راه حل محدود، انتخاب بین شکل تمرکز و هماهنگ فعالیت این احزاب است."

از این کلمات چنین استنباط می‌شود که سوروکین می‌خواهد به ما بفهماند که لنین در حال برداشتن قدم دیگری بود. یعنی، لنین نیاز عینی به یک نظام چند حزبی در قالب یک "تمرکز" نیروهای سیاسی را به رسمیت می‌شناخت:

"او این‌جا و آن‌جا بر این مطلب پای می‌فشرد که منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها، یعنی احزاب سوسیالیستی‌ای که در جناح راست منشویک‌ها قرار داشتند، تنها بدین خاطر که در تعاونی‌ها بتوانند مشکلات اقتصادی را مرتفع سازند باید اجازه فعالیت داشته باشند. آن هم به شرط آن که "کمونیست‌ها نظارت و نفوذ کامل بر آن‌ها را داشته باشند... وی در سال‌های آخر عمرش پیگیرانه در اندیشه این بود که نظام دولت شوروی را دگرگون سازد. در طرح برنامه‌ای که در سال ۱۹۲۲ در مقاله‌اش با عنوان "یادداشت‌هایی برای تبلیغ‌گران" نوشت او به کرات از قانونی شدن منشویک‌ها سخن می‌گوید."^(۲۹)

تراژدی واقعی انقلاب اکتبر در صحنه تاریخ این بود که کادرهای رهبری حزب بلشویک خطر خودکامگی و بناپارتیزم را سرانجام فهمیدند، اما خیلی دیگر، آن هم نه با هم و نه هم‌زمان^(۳۰). برای اجتناب از افراط‌های اواسط دهه ۱۹۳۰ دیگر خیلی دیر شده بود. این تأخیر اساساً ناشی از عدم فهم یک پدیده اجتماعی جدیدی بود، یعنی، ظهور و قدرت‌یابی یک بوروکراسی صاحب‌امتیازی در بطن دولت کارگری. تقریباً کلیه این کادرها بهای دیر فهمیدن‌شان را با از دست دادن جانشان پرداختند.

پی‌نویس‌ها

- ۱- E.H.Carr, *The Bolshevik Revolution*, Hamondsworth 1966
- L.N.Kritzman, *Die heroische Periode der großen russischen Revolution*, Frankfurt, 1971.
- ۲- I.A.L. Rosenfeld, *Promyshlennaia politika SSSR*, Moscow 1926.
- ۳- L.N. Kritzman, P.135.
- ۴- T. Cliff, *Lenin, vol.3*, London 1978, P. 113.
- ۵- واگرایی بین صنایع و کشاورزی که موجب بحران موسوم به «قیچی قیمت‌ها» شد، سرانجام با سنگین‌تر شدن کفه صنایع، اتحاد کارگران و دهقانان را در معرض خطر قرار داد. این نکته از سال ۱۹۲۳ به بعد مشغله فکری اپوزیسیون چپ و تروتسکی شد.
- ۶- برای نمونه، هر گاه منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها در طی جنگ داخلی علیه ارتش سفید و حکومت‌های ارتجاعی موضع گرفتند، قانوناً اجازه فعالیت داشتند.
- ۷- L. Trotsky, *The Revolution Betrayed*, London 1967, PP. 104-105.
- ۸- V. Serge, *Year One of the Russian Revolution*, London 1972, P. 264.
- ۹- شلیاپنیکف، کارگر فلزکار و رهبر جناح اپوزیسیون کارگر، در کنگره دهم حزب ریشخندانه لنین را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «رفیق لنین به خاطر اعمال دیکتاتوری پرولتاریا به نام پرولتاریایی که وجود خارجی ندارد به شما تبریک می‌گویم». وی علی‌رغم اشتباهات بسیارش، معهذاً، انتقادات اساسی‌ای علیه دستگاه حزبی داشت که از سال ۱۹۲۳ به بعد، اپوزیسیون چپ هم این انتقادات را اتخاذ کرد.
نگاه کنید به:
- R. Daniel, *The Conscience of the Revolution*, Cambridge, Mass. 1960.
- ۱۰- Lenin, *Collected Works vol. 32*, P. 21.
- ۱۱- L. Trotsky, *The First Five Years of the Communist International, vol. 1*, New York 1945, PP. 99-100.
- ۱۲- این اصطلاح را پلخانف برای اولین بار در کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه ابراز داشت.
- ۱۳- I. Deutscher, *The Prophet Armed*, London 1954, PP. 508-509.
- ۱۴- M. Levin, *Lenin's Last Struggle*, London 1969.
- ۱۵- Lenin, *Collected Works vol. 33*, P. 314.
- ۱۶- Lenin, *Collected Works vol. 33*, PP. 428-29.

- ۱۷- Lenin, *Collected Works* vol. 33, P. 487.
۱۸- Lenin, *Collected Works* vol. 33, P. 228.
۱۹- Lenin, *Collected Works*, Moscow 1977, P. 677.
۲۰- Lenin, *Collected Works* vol. 36, P. 566.
۲۱- Lenin, *Collected Works* vol. 33, PP. 481-86.
۲۲- Lenin, *Collected Works* vol. 33, PP. 363-67.
۲۳- Trotsky, *Stalin*, vol. 2, London 1969, P. 170.
۲۴- *Moscow News*, 22 April 1990.
۲۵- Trotsky, *Stalin*, vol. 2, PP. 177-78.
۲۶- A. Bek, *Nouvelles de Moscou*, 23 April 1989.
۲۷- Trotsky, *Stalin*, vol. 2, PP. 229-30.
۲۸- V. Danilov, "We are starting to learn about Trotsky", History Workshop Journal, Spring 1990.
۲۹- Andrei Sorokin, *Soviet Weekly*, 3 May 1990.

۳۰- شایعه بود که درژینسکی در اواسط دهه ۱۹۲۰ گفته بود که بناپارت شوروی در حال صعود از پلکان قدرت است و همه رهبران اصلی حزب بلشویک را نابود خواهد کرد. اما، این که در آن زمان از نظر وی، و نیز افراد دیگر، تروتسکی بود که این نقش را بازی می‌کرد و نه استالین، نکته به هیچ وجه روشن و مسلمی نبود.